

چند کلمه حرف حساب اینست: که همیشه در این سرزمین تبارشناسی اخلاق و منطقی رفتار حکومت ها در این سه کلمه ی بالا خلاصه شده است: اینکه چراچنین است (؟) قبل ازهرچیز طرفداران ومبلغین رنگارنگ و سر در آخور اینگونه رژیم های سیاسی باید به این سوال پاسخ بگویند ! هیچگاه نگفته اندتشکیلات نه ! تشکیلات برای خودی بله و صد البته لازم و ضروری! ولی برای افشار متفاوت مردم به دلیل نا اهلی و خطرناک شدن صدالبته مطلقاً ممنوع!!! خطر چی؟ اصلاً مصداق واقعی خطر چیست؟ باید ازاین حکومت ها پرسید که از چی می ترسید؟ آیا طبقات و افشار اصلی ای که سنگ بنای اساسی یک جامعه را تشکیل می دهند می توانند خائن به منافع خود باشند و مانند دست و عامل بیگانگان اجیر منافع آنان باشند؟ کدام کارگر؟ کدام دانشجو ؟ کدام معلم؟ کدام بیکار میلیونی محروم از حقوق اجتماعی؟ چطور و چگونه می تواند با بانکداران و سفته بازان وال استریت رابطه برقرار کند؟ آیا ذاتاً می تواند موافق منافع آنان باشد؟! یا اینکه در نظم واحد جهانی پول و سرمایه فقط حکومت ها هستند که قهراً بنا به ماهیت چند جا نه ی کارکردهای قدرت خود ناچارند در ائتلاف های رسمی و غیررسمی، آشکار و پشست پرده با قدرت های جهانی شرکت کنند و فقط و فقط برای حفظ قدرت خود حتی درگیر شبکه های امنیتی و ضد امنیتی موجود می شوند ولی برعکس همزمان برای سرکار گذاشتن مردمان هر از گاه شعار زنده باد و مرده باد بر این و آن را در بوق های خود می دمند ! باری معتقدم همه این چیز هایی که گفتم مشتکی کلی گوییست ولی به عنوان مقدمه لازم است: همانطور که در آغاز گفتم رفتارشناسی حکومت ها در این سرزمین بنا به ماهیت بنیادین قدرت سیاسی و به موازات آن منافع اقتصادی طبقات و افشار مسلط بر جامعه همواره این دگردیسی و چرخه ی مشخص سه واژه ی تشکیلات = توطئه = دشمن هراسی را بر پیشانی و تابلوی رسمی نظام های سیاسی آن بوجود می آورد . علت اینکه چرا تشکیلات حقیقی نه ! و تشکیلات فرمایشی آری!! مرا وامی دارد که به اختصار و به دور از هرگونه بحث های آکادمیک جامعه شناسی و تاریخی تا حدی که در حوصله ی مخاطبین این بحث بگنجد آن هم به صورت چند کلمه حرف بی پیرا یه و هرچند نامتعارف و شاید برخلاف ذائقه ی سیاسی جناح های گوناگون این جامعه بحثی را طرح کنم که شاید اندکی ناشی از تحقیقی بیطرفانه باشد! من فکر می کنم : اگر قرار است راجع به ماهیت و چگونگی قدرت سیاسی در درون یک جامعه قضاوت کنیم قبل از هرچیز ناچاریم بضاعت و توانایی و مسائل مبتلا به تاریخی و اجتماعی افشار و طبقات آن جامعه و تضاد های رایج ناشی از آن و شعائر و راه حل های نهفته در گفتار مرسومش را ببینیم و به دقت راجع به آن فکر کنیم با این حساب مشخص خواهد شد که آن جامعه آیا هیچ درکی حقیقی از ماهیت تضادها و چگونگی معضلات پیش روی خود دارد یا چون باری به هر جهت و به صرف اینکه درسراسر تاریخ همواره قشری خاص از همان جامعه خود را تاریخاً داعیه دار اصیل منافع و ارزش های عمومی آن جامعه معرفی می کند و یا شاید چون تصادفاً برحسب توهم توده ها و دلایل متعددی دیگر در دوره ای خاص از تاریخ مورد استقبال تب شورانگیز همان توهومات نیز واقع می شود پس بر اساس همین چرخه ی روز مرگی خود بخود منشا، اصالت قدرت سیاسی این چنین نظامهایی تعیین خواهد شد و لزوماً همین است و بس ! انهم اگر مخصوصاً این دروغ غلط انداز بزرگ تاریخی تحت عنوان ۹۸% رای را درپشت سر خود دا شته باشد با این انتخاب تاریخی بی حق عزل دیگر همه چیز برای همیشه حل خواهد شد ! آیا بعد از سرد شدن کسالت

بار تنور شورها و هیجانان قیام ها و جابجایی قدرت؛ این مدینه ی فاصله ی تو خالی چگونه ماهیت خود را به تماشا می گذارد؟ او که از ابتدا هیچ برنامه و منشوری ولو اندک برای تحول جامعه دسر نداشت بناگزیردراینجا به غیر از طرح شعارهای فرا گفتارانه و عوامانه راهی دیگر خواهد داشت (؟) **شعارهایی از جنس عناوینی معجول** و کلاهدارانها همچون مستضعف ، امت ، جهاد فی سبیل الله ، انقلاب تو اصطلاح تضاد انگیز و متناسب با خود همچون شیطان بزرگ و کوچک ، حزب الله و غیره که اصلاً در زمینه ی طرح ادبیات سیا سی و جنبش های ملموس اجتماعی جهان مدرن معاصر هیچ جایگاهی نداشت بلکه در حقیقت تداعی گر بارمعنایی فرهنگ واپس گرایانه و بیانگر عقده های تاریخی چرکینی بود که یکسره به جهان تاریک قرون وسطای این سرزمین تعلق داشت ! خب مردمانی که درکنش های تاریخی و سیاسی خود جدای از صف مستقل طبقاتی خویش وبدون وجه نظر اجتماعی ان بدنبال این جماعت به راه می افتند اجر وپاداششان واقعاً همین بوق وباد وهواست (؟) یا اینکه تجربه ثابت کرده است که هرگاه درهر جا مدعیان قدرت سیاسی با همین گفتارهای یکجانبه ومطلق گرا وارترجاعی بصورت اقلیتی سازمان یافته بر توده های متفرق و بی سازمان سوار شده باشند تازه اول ماجراست ! چون اولاً به نیروی سرمایه برعا لم وادم سوار میشوند چون بستر واقعی جهان موجود از دیر باز سرمایه داریست و انحصاری ! دوم اینکه حتی اگر هر ایده و ذهنیتی ولو پیشا سرمایه دارانه هم داشته باشند ولی وقتیکه در جایگاه حاکمیت سیاسی سرمایه قرار می گیرند ماهیتاً ولزوماً در راستای منافع واقتضائات ان عمل می کنند کما اینکه همانطور از ابتدا تاکنون شاهدیم حتی اگر نظامشان درعمل شدیداً مبتلا به تناقضات روبنای سیاسی وحقوقی با زیربنای موجود اقتصادی سرمایه دارانه اش شده باشد سوم اینکه با تطمیع بخش وسیعی ازعقب مانده ترین ومنفعت طلب ترین توده های هوادار قدرت نوکیسه گان ضمن اینکه آنان را با خود به لجن می کشند بلکه بوسیله ی چماق سرکوب آ نان نقش تاریخی ترمز را علیه افشار پیشرو جامعه اجرا میکنند انهم اگر شرایط موازنه ی قدرت سرمایه ی جهانی بگونه ای نظیر جنگ سرد یا جنگ گرم یا هر وضعیت سرمایه ساخته ی دیگری باشد که مجموعاً چه در شرایط رقابت وتضاد یا حتی همسویی کاسبکارا نه ی همه قطب های معارض بورژوازی جهانی قرار داشته باشد یک چیز همیشه نشانی و آدرسش مفقود وناپیداست انهم مطالبات وحقوق اساسی ا نسان زحمتکش است به صرف اینکه چون ازدیرباز بدست سرمایه ومالکیت خصوصی تصاحب گرانه اش برهمه چیز نه تنها هرنو مالکیتش برابرار تولید خلع ید گردیده بلکه حتی از آب وهوای خشک و خالی هم محروم شده است ! وقتیکه درسال 57 بر بستر چنین اوضاع و صف بندی اجتماعی- تاریخی موجود آنروز مرتجع ترین ومستبد ترین قشرسرمایه بنماینده گی از خدا ومذهب وبا تبنای تاریخی شرکا ی لیبرال مذهبی رنگارنگ وبعضاً ناسیونا لیست خود قدرت سیاسی را از بالای سر نیروهای سیاسی واجتماعی پیشرو معامله کرد وبا وجه ا لمصالحه قرار دادن خونهای مبارزین وقربانیان قیام ، بدینوسیله توانست طرف حسابهای امپریالیست خود را قانع سازد که پشت رژیم قبلی را خالی کنند و با زمینه سازی های پشت پرده قدرت را از سران وعوامل رژیم سلطنتی ورشکسته تحویل گرفتند وبه اوتحویل دادند اولین مأموریت نانوشته ی تاریخی اش بدلیل هار بودن وپتانسیل فوق العاده ی سرکوب گری اش این بود که دراین جغرافیای سیاسی استراتژیک سرمایه نه تنها جلوی تعرضات آتی نسلهای پیشرو ی قیام دیده را بگیرد بلکه بدلیل خصلت پوپو لیستی وعوامانه ی موجودیت اجتماعی و سازمان سنتی و سیاسی دیرینه اش ضمن تخطئه وانکار حقانیت خواسته های عینی ودرعین حال مدرن جامعه و پس گرفتن دست اوردهای قیام حتی برخی از حقوق و امتیازاتی که جامعه بدلیل گذار تاریخ وبسط وگسترش کار کرد های عمومی سرمایه خواه بشکل رفرم ویا اشکال دیگر تجربه کرده بود بر انها نیز خط بطلان بکشد ! اینجاست که نه تنها آن افق وآن منافع پیشرو

وبدیل انسانی بعنوان مطالبات حداقلی جامعه در آن تاریخ بدست نیامد بلکه همه چیز بدست این جماعت ارتجاعی ، بیرحمانه لگد مال شد !
خب آن حقوق و مطالبات اساسی در آن دوران قیام چی بود که آن همه از سوی نیروهای مبارز و پیشرو و زادیخواه تاکید میشد؟: به گواهی تاریخ واقعی که هنوز هم در جلوی دیدگانم حضور دارند و هر روز در بحبوه ی تلاطمات پس از قیام نیزه صدها زبان ازسوی نیروهای دلسوز تکرار میشد ولی آنها که خصم حقیقتند که هیچ ! اما آنهایی که همیشه خودرا به خواب میزنندنه تنها بیدارکردنشان هرگز ممکن نخواهد بود بلکه حتی نام تبهکاری کلام و واژه ی شریفی برای شان هست! اری آن خواسته های مدرن و انقلابی که هم اکنون نیز لازم و ضروری و مطرح هست اینگونه بود: ۱- حق بی قید و شرط انتخاب نمایندگان حقیقی برای هر فرد به منظور تصمیم گیری در مورد سرنوشت سیاسی و اجتماعی خود ۲ - حق خلعت مستقیم طی کنگره ها و مجامع عمومی همانطوریکه انتخاب کرده است میتواند خلع کند ۳ - الغای واقعی هر نوع تبعیض جنسی، قومی، نژادی ملی، مذهبی، و نظارت واقعی مداوم و مستمر بمنظور اجرای دقیق آنها ۴ - برقراری کلیه ی حقوق سیاسی و مدنی و اقتصادی برابر برای همه افراد جامعه ۵- برقراری حقوق برابر برای کلیه زنان و مردان در همه زمینه ها و ممنوعیت تعدد زوجات ۶- الغای هر نوع پوشش اجباری حکومتی و برقراری آزادی پوششش به انتخاب افراد ۶- تفتیش عقاید ممنوع و برقراری حق انتخاب آزاد عقیده اعم از مذهبی یا لامذهبی ۷- حق انتخاب هر مسلک سیاسی و آزادی فعالیت برای تحقق آنها ۸ - حق دریافت مزد برابر در ازای کار برابر توسط زنان و مردان ۸ - حق تعیین سرنوشت برای ملیتها اعم از انتخاب و تصمیم گیری مبنی بر اتحاد و همزیستی برابر یا جدایی کامل از یکدیگر ۹ - نفی و الغای دیپلماسی سری و انحلال دستگاه های نظامی و امنیتی مافوق مردم و تاسیس و جایگزینی نهادهای مربوطه بشکل دمکراتیک آن ۱۰ - ایجاد و تاسیس شوراهای آزاد و انقلابی درمحل زندگی، محل کار و تولید، کارخانه ، مدرسه، دانشگاه ، ادارات برای اداره جامعه از طریق انتخابات مستقیم ، آزاد ، سراسری ۱۱- برقراری تمام پست های قضائی از طریق انتخاب ونفی و الغای محاکمات سری و غیرعلنی برقراری جلسات علنی باحضور وکیل مدافع و حضور هیئت منصفه ۱۲ - آزادی بی قید و شرط بیان ، مطبوعات ۱۳- آزادی اعتصاب برای افراد بمنظور احقاق خواسته ها و مطالبات ۱۴ - حق بکار گیری زبان ملی هر قوم از سوی آن قوم در مکاتبات رسمی واداری و آموزش و پرورش ۱۵ - آزادی و حق بی قید و شرط همه افراد برای ایجاد هر نوتشکل اعم از اتحادیه ، سندیکا ، حزب ، جمعیت ، انجمن و نظایر آن و اختیار کامل در پیوستن ویا ترک همه آنها ۱۶- جدایی دین ازدولت و قطع هر نوع کمک دولتی به نهادهای مذهبی از منابع بودجه عمومی و ممنوعیت تعلیمات مذهبی در آموزش و پرورش که اتفاقاً این دو خواسته ی آخری نکات کلیدی جنبش نیروهای پیشرو در سال ۵۷ بود علیرغم اینکه برعکس از همان ابتدا نیز انگیزه ی اصلی این ضد انقلاب عربان غیر از این بود او با افتخار تمام حتی پیش از سوار شدن بر اریکه ی قدرت رسمی طی اعلامیه ی مشترک سه ماده ای خود با رهبری جبهه ی ملی و هماهنگی مباشرین و حق العمل کاران نهضت آزادی در نوفل شاتو فرانسه نه تنها تکلیف نیروهای مبارز و انقلابی حاضر در صحنه را معلوم و پیشاپیش آب پاکی را کف دستشان ریخته بود و به دنیا نیز اعلام کرد که نهضت ما یک نهضت دینی و اسلامیست و همه ی مردم مسلمان ایران نیز سالها بصورت خود جوش بدنبال رهبری آن (یعنی خودخودش) به راه افتاده اند و تا پیروز ی کامل پیرو اش میباشند خب ! پس تا اینجا این ضد انقلاب غالب پان اسلامیست عربده جو نه تنها برای یک امارت اسلامی بلکه به توصیه ی کتاب آسمانی خود برای برای خلافت جهانی با شعاری بنام مستضعفین وارثان حقیقی زمینند داشت می آمد ! ! هنوز جای نشستنش خوب گرم نشده بود که همه ی گروه های سیاسی یکشنبه گروهک شدند و انحصارگری و تمامیت خواهی بنیادین و غریزی این جاهلیت بگونه ای بود که با بسیج ضد انقلابی لمپن

ترین وضد اجتماعی ترین اقشاردرهمان ماههای اول اعلام کرد : (اگر ازهمان ابتدا همه ی قلم ها را می شکستیم و همه ی روز نامه های وابستهراتعطیل میکردیم و میزدیم ومی کشتیم وحبس میکردیم دیگر این غایله ها و مصیبت ها پیش نمی آمد) درواقع بشیمان بود که چرا نکرد ! بر بستر چنین اوضاعی از فردای همان روز لشکر جرار این نماینده ی خدا درتمام شهرهای این سرزمین بصورت الهی و خودجوش تمام مراکز و دفاتر ونشریات بسیاری از گروههای سیاسی را مورد هجوم و تاخت وتاز قرار دادند ! این روند سرکوب بوسیله ی احیای مجدد جریان چماقداری حتی وسیعتر از رژیم قبلی ، علیرغم مقاومت ها و دفاع مداوم جریانات سیاسی تا خرداد ۶۰ تکرار میشد که پس از هجوم همه جانبه و کودتا گرانه اش در همین ماه بصورت بگیروبندها واعدام های گسترده وفجایع باور نکردنی در درون زندان ها از همین دوره سیاهترین اختناق تاریخ را بر جامعه تحمیل کرد وهمزمان با بهره برداری از ابزار جنگ خارجی وایجاد فضای هیستریک نظامی وامنیتی به پشتوانه ی بوق ایدلویژیک خانمانسوز خود تا پایان این دوره جامعه را در قبضه ی اشغال مطلق خود گرفت که بعداً نیزبدلیل تحولات زود گذر اعتراضات سیاسی سال 76 از سوی مردم باز باعقب نشینی کوتاه مدت این حاکمیت توحش سرمایه ، این بازی سرکوب و توطئه تا امروز ادامه یافت و نه تنها به بهای خطرناک ترین فجایع انسانی علیه ی همه ی نسل های دیروز و امروزاین سرزمین بلکه بقای او علیه تمام بشریت کماکان ادامه دارد ! !

اگر توان مبارزاتی جامعه در مقابل گفتارهای تحمیل گرانه و تمامیت خواهانه او راهی دیگر را پیش رو می گذاشت امروز دستکم تمام کارکرد های فرهنگی و سیاسی و اقتصادی او تبدیل به ساختار نمی شد و باز دستکم این توانایی می توانست در صورت بروز برخی فرصت های مبارزاتی مساعد داخلی و جهانی حق حیاتی و انکارناپذیر تشکیلات در عرصه های گوناگون سیاسی ، صنفی، فرهنگی، مدنی و هنری به عنوان یک جریان عادت شده ی جامعه و ادامه دار به این حاکمیت تمامیت خواه و گروه های مخوف طرفدار او تحمیل نماید. بنابراین روشن است که هیچ چیز غرش رعد در آسمان بی ابر نیست! پس در حقیقت اگر مردمان پیشرو عملاً با ایجاد تشکیلاتهای موثر بتوانند آن مطالبات و حق های پیش گفته را بصورت جدی و ادامه دار از حاکمیت سرکوب گران مطالبه نمایند پس در واقع همین روند باعث خواهد شد هرچیزی به اسانی به صورت تقلبی به جامعه غالب نگردد ! وگرنه همه چیز مثنی شعار بی پشتوانه و میان تهی و فراقکنانه ای خواهد بود که دست آویز و بهانه ی دروغگویی و دورویی نه تنها برای حاکمان بلکه حتی مرض مسری برای ساخت نهادی ودرونی شخصیت وزندگی آن جامعه به صورت عادی ترین پدیده ها خواهد شد و در اخلاق و روابط عادی آن جامعه متاسفانه بیداد خواهد کرد !! یک جامعه زمانی می تواند توانمند باشد که همزمان با توفیق در تولید ثروت اجتماعی و توزیع عادلانه ی آن لزوماً زمینه و استعداد مطالبه حق سیاسی و مدنی و امر حقیقی نظارت بر قدرت را در عرصه عملی زندگی خود اثبات کند وانقلابات اجتماعی در هر سطح نیز جدا ازاین حقیقت تاریخی نیست ! و گرنه هرگونه ادعا در مورد کرامت و فضیلت زندگی آن جامعه هیاهو و غوغایی رذیلانه خواهد بود. فقر و عجز و ناتوانی همیشه مستمسک و بهانه و دورویی و دروغ تولید می کند و عیار جامعه و شعور آن را به حدی تنزل می دهد که گاه و بیگاه مردمانش به بهایی پشیز خود را می فروشند و به جای حق طلبی؛ شوربختانه سیاهی لشکر و آتش بیار و عمله ی ظلم می-شوند. انحصارگران قدرت هیچگاه نمی توانند بفهمند که فقط یک جامعه آزاد و مطالبه جو و توانمند می تواند بیندیشد و سر خود را بلند کند و در میان جهانیان حرف خود را بزند و الگوی موفق دنیای دوران خود با شد آیا در دنیای امروز اصلاً قابل قبول هست که بدبختانه همین اکنون در همین سرزمین یعنی جایی که براقیانوسی از طلای سیاه درحال غارت خوابیده است اگر درجایی چهارنفر کارگر، دانشجو، معلم یا بیکارصرفاً از سر زور بدبختی وگرسنگی و نگرانی های معیشتی، صنفی و غیره خود را ناچار می بینند

دور هم بنشینند تا شاید برای دفاع از حریم ابتدایی ترین حقوق انسانی خود چاره اندیشی بکنند. تازه جالب اینجاست که حتی قبل از آن از سازمانهای رسمی این اربابان ما رسماً تقاضای مجوز هم کرده باشند ولی بازعلیرغم علنی بودن همه چیز بعداً با چشم خود می بینید که میر غضبان هارش مثل برق و باد میآیند و می ریزند و ریزو درشت را با دستبند و پابند روانه ی زندان و قتلگاه میکنند ! اولین جرم اخلال در امنیت و دهها.....دیگر تازه باید با هر جان کندی ثابت کنید که آقا من همان مش رجبعلی حمال هستم سگ کی باشم ! مرا چکار به اخلال در امنیت یا رابطه با استکبار ریز و درشت.... ! اینجاست که در اثر ترس و و ناتوانی جامعه در بیان خواسته های خود نه تنها در عرصه ی کنشهای عمومی همه چیز سرتی می شود بلکه اقلیت انحصارگر در قدرت نیز هر چیز ساده و ابتدایی را سیاسی و امنیتی می کند و اتفاقاً جرم تاریخی ای که در قبال جامعه مرتکب می گردد جامعه را آنچنان زبون و خوار بار می آورد که مردم عادی نیز فقط به دلیل ترس از گرفتار شدن حتی در روابط عادی داخل خانواده نیز شدیداً ناچار از دروغ و سیاست بازی می شوند و خواسته ها و نیت ها و انگیزه های حقیقی خود را پنهان می کنند و آثار مخرب این روحيات و تسری روزافزون آن بر جامعه مخصوصاً در خانواده ها آسیب های جبران ناپذیری بر تربیت فرزندان و روح و منش آزادگی آنان برجا خواهد گذاشت نسلی که به دلیل انحصارگری و منفعت طلبی و سازشکاری پیشینیان و اسلاف خود نتواند ببالد و بیندیشد گرفتار حماقت تاریخی می شود زیرا چنین جوامعی همیشه در نهایت قهراً نظام های سیاسی شان در اثر شوری فاقد شعور لازم بر سر کار می آیند و پس از آن که شور و هیجان زودگذرشان مخصوصاً بدلیل سرکوب ضد انقلابی ما جراجوتترین اقشار ارتجاعی طبقه ی مسلط تهی و تبدیل به یاس گردید یکی از آثار توقف و ایستایی و روزمرگی به این صورت بر جامعه حاکم خواهد شد که در نتیجه همواره در این رهگذر عده ای از آدم های معمولی و سازشکار و غیرخلاق و فرصت طلب با استفاده از فرصت های این ارتجاع تثبیت شده همیشه با غوغا و هیاهو وبا کمک مشتی جیره خوار چنان برای خود نفوذ سیاسی و معنوی دست و پامیکنند که تمام هنرشان در این خلاصه میشود که با عقب راندن مطالبات مردم و تشکل خواهی آنان آنچنان تشکیلات زرد و بنفش و شنگول و منگولی را بر عالم و آدم غالب -کنند تا از طریق تبلیغ گفتار هایی که پیوسته یک سلسله مقبولیت های ساختگی و عوامانه را ترسیم می کند در نهایت در راس مسئولیت های کلان قرار گیرند. منطقاً چنین جریاناتی پس از رسیدن به منافع و موقعیت های جدید فقط به ثبات وضع موجود می اندیشند و تمام هنرشان در تصدی هر امری در این خلاصه خواهد شد که روند مشغول سازی و سگ زدن مردم را به عنوان جریانی لازم برای تداوم ثبات و آرامش روح کش جامعه ادامه دهند و بزرگترین دغدغه های آنان فراتر از این نخواهد رفت! اینکه حکومت ها تا چه حد در مورد حال و آینده ی جامعه ی تحت حاکمیت خود مسئولیت دارند یا اینکه پیشاپیش در ذات خود چنین چیزی هایی را سه طلاقه کرده باشند عیار سنجش این مسئولیت توسط کارکرد هایی خود را نشان می-دهد که قبل از هر چیز بر خاسته از منافع ذاتی و طبقاتی و تاریخی طبقه ای باشد که خود مخالف هر گونه استثمار و تبعیض و بی حقوقی است و بر اساس خصلت رهاییبخش واقعی خود پاسخگوی نیاز ها و مطالبات روزافزون فرزندان و نسل های جدید جامعه باشد و در غیر این صورت تحمیل هر نوع محرومیت و لگد مال کردن خواسته های برحق آنان همان نابودی حاکمیت انسانی خواهد بود یعنی دقیقاً همین حاکمیت سیاهی خواهد شد که اکنون پیش روی ماست که درست مثل رژیم قبل از خود در طول همه ی این سالها با تحمیل بدترین محرومیت ها و تبعیض ها حتی اجازه فکر کردن و اندیشیدن به هیچ نسلی نداد تا حس کنند که ما در اینجایی که زاده شدیم اگر نتوانیم حق زندگی انسانی و آزاد و برابر خود را ثابت کنیم در این صورت مثل همیشه تعلق واقعی واگাহانه وفرجام اندیشانه ی ما نسبت به زندگی فقط به صورت یک کنشگر مغلوب و

منفعل عملاً گسیخته هست والبته این خواست تبهکارانه ی این رژیمهاست ! رژیم هایی که قبل ازهر چیز با کار کردهای امنیتی و خنثی گرانه ی خود نسبت به این حس تعلق عمداً یا مدلهایی ازاعتیاد ،انحراف انزوا وگوشه گیری وین بست و به فراموشی سپردن خودرا برای نسل جوان تدارک وتبلیغ میکنند یا اینکه با تبلیغ نوعی حس عظمت طلبی متناقض در بسیاری از زمینه ها از ورزش تا موضوعات فرهنگی ومسائل سرزمینی از یکسو عقده هایی را انباشته میکنندکه حتی نیز هیچ پاسخ متعاری برای این هیجانات ندارند جز اتلاف زندگی وانرژی انسان ! وبعد تبلیغ انواع خشونت مقدس ! خشونتی که از لایه های متضاد این زندگی در واقع مغلوب شده همواره بیرون میزند وشوربخانه خشم کوری خواهد بود که تاریخاً همیشه فقط می داند که فلان چیز را نمی خواهد ولی هرگز نمی داند به جایش چه چیز را می خواهد!! وقتیکه در همیشه بر همان پاشنه ی آشیل می چرخد و انسداد و تسلب شرائین فضای نفس کشیدن این جامعه را می گیرد و برحق ترین خواسته ها و نیاز ها بی پاسخ می ماند و تلمبار می شود چنین جوامعی فقط تاریخاً استعداد آن را دارند که قهرمان شهید را پرورش دهند زیرا عجز و ناتوانی همیشه به جای ساختن تاریخ واقعی زندگی ، بدبخانه تاریخ انتحار آن را می سازد و عدالت همان تابوی دست نیافتنی و مقدسی خواهد بود که اگر انسان محروم چنین جوامعی بر آن دست یابد دیگر سنگ بر سنگ بند نخواهد آمد و تاریخ پرافتخار مصیبت و عظمت تراژدی دیگر تکرار نخواهد شد! من این روند تاریخی تخریب و درجا زدن را به این صورت سروده ام:

بازی هیجان آوربست، جالب و باشکوه/ تو اول به سوی من شلیک می کنی با افتخار تمام !!/ بعد پیراهن خونین من بر سر دست ها می چرخد/ من قهرمان می شوم تو کارخانه قهرمان سازی/ وقتی که بعد ها به نام عدالت تیربارانت کرده اند/ عدالت نیز به مرخصی می رود!/ تا برگردد و دور جدید بازی را/ به دست تازه نفس ها شروع کند!/ببین چقدر همه چیز خوب و دقیق پیش می-رود !/ درود بر این تکرار بی پایان !!

درود بر این تاریخ افتخارآمیز !!

درپایان بی پایان قسمت اول بحث تشکیلات = توطئه = دشمن هراسی سروده ای را آوردم که روایت شاعرانه ی دورتسلسل هستی غم انگیز اجتماعی ماست! امامدربحث قدرت برانثروندگی وسیالیت گوناگون پدیده ها آنهم از نوع اجتماعی آن معمولا شاهد چرخه ها و دگرگشت هایی هستیم که هیچگاه نمیتوان قیاس به نفس کرد وپدیده ها وعناصریک جریان اجتماعی رابراساس نیتمندی آن سنجید ! زیراکه هرحرکت انسان به منظوردست یافتن به هدف خاص تازمانی که بصورت یک خواست معطوف به هدف مطرح است درحقیقت یک نمای ذهنی از موضوع مورد نظر است یک رویکردبالقوه موجود یک فراگردپیشین وقبلی دراجتماع دارندگان اراده های گوناگون ومتفاوت ومعارض ورقیب که به صورتی ذهنی به وجودآمده است اما هنگامیکه این اراده وخواست از متن خودجدامیشودووارداجتماع کنشگران متفاوت ورقیب میگردد دیگریک نیت نیست اویک کنش است وارزشهای اودیگربراساس ان ویژگی هایی که ازخودتعریف میکند نیست ونمیتواند باشد بلکه دراین مرحله چونکه دردنیای واقعی زمینه ی کنش قرارگرفته است ارزش وتوانایی های اودرزمینه تاثیرگذاری و تفوق بر دیگران خود بخود بوسیله تواناییها و قابلیت ها و اهداف و ارزشهای رقیب محدودومقیدمیشود ،تعریف خودخواسته ازهستی هاوبضاعت خود دراین مرحله درمعرض کنش های متقابل اراده ی بالفعل دیگرانی قرارمیگیردکه آنان نیز دراین صحنه به منظوردستیابی به همان اهداف مشترک گردهم آمده اند تادرعامل صحت وكفایت یک توانایی و قابلیت را در راستای علایق خویش برای رسیدن به یک حق معلوم ومشخص نمایند اگرراه های تحقق و شکفتن انسان کنشگربازباشد وبوسیله بسیاری ازحق های ساخته وپرداخته ی پیشین مسدود نگردد وبازی بهمراه قاعده اش بوسیله ی ساختارهای معطوف به گذشته مصادره نشود

دستکم با کنشگرانی روبرو خواهیم بود که اندکی اصالت خواهند داشت و خواست تغییر و تحول در سرنوشت جامعه در مسیر پویایی حقیقی خود قرار خواهد گرفت در غیر این صورت حق‌هایی به صورت مطالبه جویی‌های قهری ظهور می‌نماید که همواره داغ حرمان‌ها و عقده‌های گوناگون و تبعیضات دیرین را برجبین دارد! بلایی که نظام‌های سیاسی نوستالژیک بر سر یک جامعه می‌آورد همیشه ریشه‌های اصلی انگیزه‌های تبعیض را به شکل سفاهت‌آمیزی بازتولید می‌کند نوعی جاهلیت افتخارآمیز در زیرپوسته‌ی ملت‌ها ان تلمبار می‌کند که نفس و ماهیت وجود آن فقط بوسیله یک دورتسلسل باطل خود را احیاء می‌نماید بی‌خردی در اثر استبداد حاکم بر عادی‌ترین امور زندگی به شیوه‌ای اشمئزاز‌آور بیداد می‌کند! همیشه می‌خواهد بگوید که آنچه را که در گذشته کهن بدست توانای اسطوره‌ها و اسوه‌هایش روی داده است بی‌شک اصل و صحیح بوده و هست! انجایی که نه توبودی و نه من! بلکه همانا فقط آنان بوده‌اند و بس! همان ابرانسان‌های خداگونه و عاملین و شاه‌دین صدیق سیاسی آن نیز بنوبه‌ی خود ریشه در ناکیجا اباد رندانه و اغواگرانه دارد بنابراین قبل از هر چیز فلسفه هنجارمندی‌های زندگی در چنین نظام‌هایی همیشه ادرس و نشانی‌های نامعلوم است! افتابه و لگن هزار دست! غذا هیچی! یزد دور! گز نزدیک! همینجا بپر بینم چند گز میبری! مسلم است هر طرخی که از ازل سرکلافش ناپیداست همیشه موجب ایستارهای ذهنی برای مخاطب خود هست! هر چه سند و مدرک مطالبه‌کنی باز هم به نامعلوم ترها حواله‌ات میدهند خب اینکه طرخی واقعی و به روز برای خیل عظیمی که چشم به دست و دهانش دوخته‌اند ندارد بسیاری عادی و منطقی است! پدیده‌ای که همواره از زیر ذره بین آزمایش و پرسش فرار میکند و هیچگاه اجازه راست‌آزمایی ادعاهای خود را به هیچکس نمیدهد پس قهراً باید چنین ریشه و عقبه و فلسفه‌ی وجودی را داشته باشد تا با چنین پیشینه‌ای منافع عینی روزمره (بخوان انحصاری) خود را توجیه کند! ولی آیا چنین روحیه‌ای تنها در حاکمان چنین جوامعی میتواند وجود داشته باشد؟! بی‌شک پاسخ این پرسش منفی است! زیرا در تکوین شخصیت جامعه چند پاره‌گی‌هایی وجود دارد که هر چند علت‌های بنیادین ابعاد دیگر کل شخصیت آن میتواند بدلیل ویژگی‌های موروثی و به موازات و متناسب با آن شرایط زیستی و اقلیمی اش، ماتریال آدم‌هایش را اینگونه پرورده باشد اما به هر حال علت‌های ثانوی چگونگی زندگی و روابطش با اقشار متفاوت و متضاد هم‌نوعان و پدیده‌های پیرامونی دقیقاً مقوله‌ای اجتماعی و اکتسابی است و تا حدی میتوان با روش‌شناسی چند پارگی شخصیت جامعه و افرادش آنرا توضیح داد! و تکنیک از کودکی هیچ منشور وثیقی ندارد که قبل از هر چیز امنیت و ثبات او را تضمین نماید و هم‌زمان در هر مرحله از زندگی و در هر محیط اجتماعی از خانواده تا مکتب و مدرسه و تا هر جای دیگر درازای برخورد با هر موضوع واحد پاداش یا پاسخی متفاوت و گاه حتی متضاد می‌بیند خلاصه‌نهایتاً خوی و عادات و اخلاق ملون چنین جوامعی معجونیست که ثباتش در بی‌ثباتیست و تشنگی و تزلزل‌آراء آن همیشه ناشی از معمای بدو بدتر است حتی تاریخاً و اجتماعاً عقلاً سیاست‌ورز چنین جوامعی همواره بشدت از چنین قاعده‌ای پیروی می‌کنند چرا که عقل سلیم آنان منشوری منشوری را تجویز میکند! خب منشور اخلاقی یا اخلاق منشوری و قاعده‌مند و روشمند چگونه بوجود می‌آید اصلاً ایادمی که مجبور است و مختار نیست و حداقل امنیت را از نظر مدنی و سیاسی و اقتصادی و معیشتی نداشته باشد میتواند یک انسان مسول در قبال سرنوشت خود و هم‌نوعان خود باشد (؟) ایاروحیه انفعال و لاقیدی نسبت به سرنوشت اجتماعی در چنین جوامعی ناشی از چیست (؟) ایاهیچگاه اگر همه آن حقوق ثابت و ولایت‌تغیر بعنوان مطالبات حداقلی در قالب هر منشور و قاعده‌ای طرح‌گشته باشد هرگز از سوی اربابان جامعه حتی خوش‌اخلاق‌ترین‌ها و خوش‌نیت‌ترین‌ها قابل تضمین و اجرا هست (؟) یاینکه همواره مهر تضمین هر حقیقی فقط بوسیله قدرت چند جانبه تشکیلات مستقل صاحبان حقیقی آن بر پشت قبا له

ی ان حک می شود ! بگذریم از اینکه عادی ترین رفتار روزمره ی مردم به همین دلایل همیشه زیرزمینی است و رفتار سیاسی شان بمراتب شدیدتر اینگونه خودرا نشان میدهد ! ولی در طرف مقابل نیز مستثنا نیست یعنی در صفوف حاکمان علیرغم اینکه بصورت یک اقلیت تشکیلات دارند ولی از انجاییکه بشیوه ی امریت خالی از مدیریت بر مادیون خود حکم میکنند و رابطه کیش شخصیت بصورت مزمن از بالا به پایین جریان دارد و تصمیمات فردی و عدم پاسخگویی بالا به پایین و اطاعت پذیری ناشی از ترس و منفعت طلبی و سازش کاریهای در یوزانه ی پایینی ها خود بخود شیوه ی رفتار قدرت حاکم بر این تشکیلات ها را نیز غیردمکراتیک میکند بنابراین بسیار عادی و متطقی است که در دو روی قضیه شاهد رفتارهای پیش بینی ناپذیر باشیم زیرا که تاحدی به همین دلیل و دلایلی دیگر که جای بحثش نیست چنین جوامعی کمتر دارای حافظه ی تاریخی هستند زیرا که تصمیمات و اقدامات کوچک و بزرگ سرنوشت سازش هیچگاه به محک آگاهی و تجربه و نقد عمومی فرمانبران در نمی آید و تبدیل به سنت نمی شود بدبختانه این داستان عسرت و بر باد رفتگی در خصوص این جریان یعنی موضوع عدم انتقال تجارب مفید نسل پیشین به نسل های بعد و جدید همواره عمدی است زیرا که اگر به تاریخ تلاطمات اجتماعی جامعه توجه جدی داشته باشیم پیوسته مقارن و موازی با دوران انتقال قدرت سیاسی از دست عده ای به دست عده ای دیگر صورت میگیرد یعنی هنگامیکه عده ای جای عده ای دیگر را می گیرند و به محض ورود گفتاری را در تمام زمینه های جامعه مخصوصاً در آموزش و پرورش ، دانشگاه ها ، رسانه ها ، هنر ، ادبیات سینما حاکم میکنند که هر تجربه ای را که از غیر خود نیست نه برای خود ! بلکه برای جامعه زیانبار و شروشیطانی میدانند و انکار و تخطئه دیگری سکه رایج روزگار میشود و این گسست نسل جدید از هر نوع رابطه و تجارب سازنده و سلیم گذشته بدلیل دیوار بلند انکار و تخطئه فقط به انگیزه ی انحصار گرانه قدرت صورت میگیرد و آثار زیانبار آن اتفاقاً دور تسلسل اتلاف انرژی و عمر نسل های پی در پی جامعه را بشکل مصیبت باری باز تولید میکند ! اگر از نسلهای سوخته بپرسید که در سرزمین تان معنای زندگی چه بود (؟ !) جز این پاسخ نخواهید شنید : که زنده ماندن بود درگیر و دار بیم و امید ! حال این صاحبان بیم و امید ! ببخشید یا صاحبان حقیقی حق که در بدنه و متن جامعه در جای جای آن حضور دارند آیا جداً فقط بدلیل روحیه ی انفعال و گاه بدلیل تکروی و گریز از کار جمعی ناشی از موانع اجتماعی و سیاسی پیش گفته همواره نمی خواهند و نمی توانند یا عبارتی عرضه ی آنرا ندارند که خود را متشکل سازند (؟) صرف نظر از آن علت ها فقط مروری بر خوانی تجربه و سوابق معا صرتشکیلات در این سرزمین کارنامه ای دیگر را پیش روی ما میگذارد حقیقت این است که مشکل اصلی را باید در کنش ها ی ساختاری - کارکردی نظام سیاسی قدرت جستجو کرد ریشه و بنیاد این کارکردها قبل از هر چیزی به چیستی و چگونگی فرایند اجتماعی ای بر میگردد که نظام قدرت سیاسی آن به هر کیفیت بر بسترسالی و روند گی گرایشها ی متفاوت و گاه متضاد و متناقض یک جنبش اجتماعی بر سر کار آمده باشد و گرنه همواره در طی چندین دهه گذشته جریان اعتراض و حق خواهی و مطالبه جویی به اشکال گوناگون راکم و بیش باتشکیلات یا بدون تشکیلات در سطح جامعه شاهد بوده ایم هر چند که بدلیل تعرض مداوم گروه های مسلط اجتماعی و سیاسی نظام قدرت در داخل مانند تعرضاتی که بنوعی همسو با جریان نو محافظه کار ی طبقه مسلط جهانی سرمایه بعد از دهه هفتاد میلادی به سطح معیشت و حقوق و امتیازات تثبیت شده ی پیشین طبقات و اقشار زحمتکش و مزدبگیر جامعه صورت گرفته بود بنابراین قبل از هر چیز انگیزه و هدف این اعتراضات نیز بنا بر متوجه از دست داده های گذشته ی خود است سیاست خانمان سوز و سیستم قراردادی ها ، کاغذ سفید ، پیش قراردادی ، علاف ول معطل ! حمال بی مزد و مواجب ! در کنار عقب راندن فزاینده ی خواسته ها و مطالبات شاغلین به همراه حذف و فقدان مستمر و مرحله به مرحله ی امکانات بهداشتی و درمانی و بیمه های مربوطه ، و حقوقهای معوق

چندماهه وگاه چند ساله به حدی که نیروی کار له شده و مورد تعرض ناچارازکندن و فروختن کلیه ی خویش برای سیرکردن شکم خود وعایله اش است همه وهمه خروجی یکسان سازی عمدی و قهری انکشاف اجتماعی درحال رشد صنفی و حرفه ای قبلی جامعه پایمال کردن وجهه نظرها ومنش ها ی سازنده ی سیاسی وفرهنگی پیشین ابقشار گوناگون ان میتواند باشد معلمی که از سرناچاری مسافر کشی می کند کارگرو تکنسینی که پادو بنگاهی میشود معلوم است که افق آینده ان جامعه چگونه خواهد بود وچند پارگی شخصیت ان جامعه درروند پرورش وتربیت خود منطقاً درچنین نابلوونمودارها ئی نتایجش رانشان خواهدداد ! ! خب تا اینجا توصیف روشمند کنشهای متقابل درونی این جامعه واندکی ازنتایج درونی اشکار ان بود ولی اینکه چرا وچگونه کنش های اعتراضی بخشی ازهمین جامعه تاکنون نتوانست بخش وسیع تری ازان رابا خودهمسو همراه کند (؟) ایا دلا یل ان فقط درانرسرکوب فیزیکی وترس ووحشت حاصله ویا صرفاً دراثضعف وتدافعی بودن تشکلهای اعتراضی است ؟ یااینکه برانر همه این دلایل ثانوی بعلا وه ی دلایلی بنیادی تر است که گفتار رسمی نظام سیاسی قدرت رابه صورت تشکیلات = توطئه = دشمن هراسی درمی آورد وبرای این جامعه اجرائی می کند ! با این حساب اول اول با یک حساب سرانگشتی به وضع ظاهری منا زعات شخصی افراد جامعه نگاهی بیاندازیم اگر به عنوان ادم این جامعه به فرض خوشبینانه تاکنون سروکارتان با دادگاه و کلانتری وغیره نبود قبول زحمت بفرمایید یه توک پا به این جاها سری بزنید اگر سوزن بیاندازید پایین نمی آید چندین سال پیش دراطهارنظری رسمی ازسوی شاهرودی رییس سابق قوه قضایه درجریان یکی ازبازدید هایش چنین میگوید: امسال حدود هشت میلیون ورودی پرونده به دستگاه ثبت شده است بخشی ازان رسیدگی وبخشی دیگردرحال رسید گی است . بعد درادامه میگوید : (این یعنی هشت میلیون اختلاف ، هشت میلیون منازعه و درگیری وناهنجاری دریک ملت هفتاد میلیونی !) خب این هشت میلیون برای خودش یک ملت است مگرجمعیت برخی ملت ها چقدراست (؟) به طوردقیق تر به موضوع نگاه کنید هشت میلیون بارخنثی، هشت میلیون شکاف درسقف هویت مشترک همگروههای اجتماعی وتبعات وعواقب مشخص بعدی روزمره ی ان ، خب این عده ازبه اصطلاح کنشگران اجتماعی که این جوری به قاچ زین چسبیده اند پس مابقی پیشکش ! راستی ان عده بزرگتر وبیشتر که اندکی ازاین فضا یا فارغ تراند اگر سمت وسو وامکان تشکل پذ یری دارند چه چیزی را به اشتراک می گذارند تا هویت مشترکی را برای خود بوجودآورند ؟ ضمن اینکه اگر صرفاً ازدریچه ی سیاسی به موضوع نگاه نکنیم نظام رسمی قدرت درسوی مقابل ان بقدر کافی امکانات گوناگون دارد که بین نیروهای چند جانبه ی خود ازبالا به پایین ودرسطوح مشترک به اشتراک بگذارد ! حال بطور کل مقدمتاً درهمین رابطه به چند شاخص اساسی و بنیادین راجع به پتانسیل اجتماعی ومنابع عمومی انسانی قدرت اشاره میکنم چون به بحث اصلی ما مربوط میشود : ازدیر باز معلوم و روشن است که این منابع برای عاملین وحاملین انسانی ان به صورت های زیروجود دارند :غذا، دارو ودرمان برای بقاء واستمرارزندگی نفوس انسانی ، اسلحه برای استفاده های متعدد، میکروب وویروس که عمدتاً یاضمناً درحین همزیستی غالبین ومغلوبین بدواً وجودداشته وغالبین امکان درمان وایمن سازی خود رادارند ولی مغلوبین خیر ! پول واعتبارکه امروزصرفاً مطهرتبادل پذیری کالاها نیست بلکه خیلی ازچیزها را می توان بوسیله ی ان خرید وبدست آورد درنهایت اطلاعات راجع به روابط درونی خود و چگونگی روابط درصوف مقابل ، دانش تولید واشاعه نمودها ونمادها وعلایم سیستماتیک که امروزه دیگرازحوزه نشانه ها فراتررفته وبوسیله ی قرارداد ها پیام های خودرامنتقل میکنند وقابل فهم میشوند درنهایت چیزی دیگرنیزباقی است که ان ا یدئولوژی است که هرچند بعضی ها مدعی اند که عصرآن به سررسیده است اما با توجه براینکه این پدیده را بعنوان منشاء قدرت دربرخی ازمحدوده های جغرافیای سیاسی منطقه

ای و جهانی بصورت حی و حاضر مشاهده میکنند ولی باتکیه بر برخی از نظریه های ژورنالیستی وارداتی این جریان را ندیده میگیرند در صورتیکه مخصوصاً در ارتباط با جامعه ای که ما در آن زندگی می کنیم مصداق کامل دارد به هر حال اینها : یعنی اپیدئولوژی و چیزهای دیگر نیز در حقیقت همان زیرساخت های نهادهای یادرونی قدرتمند که بعداً تبدیل به ساخت های بیرونی و مجسم قدرت شده اند ! راستی مورد دیگر اعتیاد و ایدز و گسترش ویرانگر آن در صفوف مقابل یعنی پایینی ها یا مردم است که معمولاً واگرد و دگر دیسی بازگشت پذیر و بی اجتناب گوناگون خود به خود دامن حاکمان و عواملشان را نیز می گیرد و حوزه ی قدرت آنان را تابع قانونمندی های سودا گرانه ی آن میکند که این خود بحث جداگانه ای دارد اما هدف اصلی بحث اول ما ترسیم جگونی و چپستی تضادهای درونی است که این نظامها ی ایدئولوژیک و درعین حال سرمایه داری و انحصار طلب و هار در سازمان قدرت سیاسی خود بدلیل شیوه رفتارشان با منابع قدرت به ناگزیر به آن مبتلا هستند ! برگردیم به هسته ی اصلی موضوع :: وقتی که حاکمان بر سر کار آمده انهم در اثر جنبش ::! بدلیل تمامیت خواهی و انحصارگری چند جانبه ی خود بشکل کادرمعینی و مرور زمان از متن جامعه فاصله میگیرند قطعاً بنابه ریشه و سنخیت و خاستگاه اجتماعی و تاریخی و فرهنگ و سیاست قشر خاص خویش با توجه به امکانات گوناگونی که دارند در گذر زمان کارکرد هایی را در زمینه های متعدد جامعه از سوی خود خلق و ایجاد می کند که بی شک محصول ماهیت همه ی کنش های مسلط و پیشین این حاکمان است که مرحله به مرحله و به تجربه برای دست یافتن به کلیه ی منابع قدرت به آن رسیده اند و بسته به استقبال و پذیرش متن جامعه در قبال گفتارها و شعائر آنها فرایندی ایجاد گردیده که نتیجه اش همین ساختارهای ذهنی و عینی امروز است که آثار آن باید بتواند سوخت و ساز روابط فرمانبران یا متن را از یکسود در درون خود و از سوی دیگر با او بگونه ای تنظیم کند که حداقل هنجار مندی ها و عادی سازی های لازم را داشته باشد !! این هنجار مندی ها بر اساس سطح توقعات جامعه و تکامل نیروهای درگیر در متن آن متغیر است و در هر دوره قبل از هر چیز بستگی به شرایط ملموس و عینی توازن قوا مابین حاکمان و فرمانبران جامعه دارد تا حدی که تاثیر آن حتی میزان تمکین و جهت گیری بخش خاموش و در نوسان جامعه را در راستای همراهی با نا فرمانان و معترضین آن نیز تعیین میکند آنچه که در این رابطه حتی با نگاه به رفتارهای روز مره ی جامعه در دو سوی دگر دیسی های یک قضیه مثال زدنی است چیزی است که امروزه شاهدیم :: مردمی که بخش بخش وسیعی از آن چند سال قبل بطور جدی به خیابان میایند و فریاد میزنند رای من کو ؟ و بعد حتی از آن نیز فراتر میروند و خواهان واژگونی هم میگردند حال اینکه این خیزش تا چه حد از سوی طبقه متوسط بود یا از سوی طبقات و اقشاری دیگر بحث جداگانه ای است اما افت خیزهای جریان مطالبات همین جامعه ضمن اینکه اکنون یعنی در سال 92 بر ایندی دیگر پیدا کرده است به این معنی که خود را در دوران انتخابات اخیر با ویژگی های رسمی اشکارش نشان داد بشکلی که همگی در همین جلوی صحنه شاهدیم که بنا وضع و حال و توانایی اقشار موثرتر جامعه اکنون همه ی انتظارات به پایان انتخابات موقوف شد به این صورت که بعداً تازه چشم های منتظر همین مردم باید دوباره بدنبال نتایج احتمالی مذاکرات هسته ای باشد تا شاید به خیر و سلامتی بر اثر نوافقات از بالا و برداشتن تحریم ها و همچنین از بین رفتن فضای جنگ و تهدید و گزینینه های نظامی اندک مفری برای گذر از فلاکت های شدیدتری ایجاد شود ! راستی این گزینه های به اصطلاح سرنوشت ساز در این سوی قضیه یعنی در بخشی از مردم اعم از متشکل و یا غیر متشکل در هر سطح آن جداً متناسب با میزان ضعف موجود و توازن قدرت جامعه و خواست تغییر شرایط موجود زندگی اش حتی در حد و اندازه ی روزمرگی آن و انهم باز در انتخاب بین بد و بدتر نیست (؟) که بشکل معنا داری ناچاراً همسو باشکاف ها و تضاد ها و تصمیمات قدرتها و دولت های معارض و رقیب در دو سوی قضیه خود را امیدوار میکند که

برحسب شانس و اقبال و معجزه ،این دوران مصیبت راپشت سربگذازد !هرچندهمزمان یک بخشی دیگر از همین مردم که بعنوان نیروی کار مزدبگیر در سطح بسیاری از شهرهای ما هستند که بصورت بیکار و یا شاغل مفت و مجانی در خدمت سرمایه بوده و هنوز نه تنها عادی ترین مطالبات بلکه حتی حقوق های معوق خود را حتی یک شاهی دریافت نکرده اند دستمزدهایی که برآستی اشکارترین شاخص های زندگی در زیر خط فقر است و هیچ گوش شنوایی برای رعایت واحقاق ابتدایی ترین حقوق و خواست هایشان در هیچ جا وجود ندارد و پیشروترین این بخش از جامعه مدتها ضمن اینکه پیوسته تحت فشارهای پلیسی و ضد امنیتی سرکوب و اخراج و زندان را تحمل میکنند در حالیکه سالهاست که عملاً و نظراً به این نتیجه حقیقی رسیده اند و باور دارند که نه تنها هیچ کدام از این معجزات از بالا هرگز نمی تواند حتی ذره ای تغییر در سرنوشت اجتماعی و سیاسی شان ایجاد نماید زیرا که ماهیت چنین نظامی نه تنها بدلیل بهره کشی شدید و قرون وسطایی از نیروی کار بمنظور انباشت یک شبه ی سرمایه شدیداً ضد کارگری است بلکه هیچ نوع تشکل واقعی کارگران را تحمل نخواهد کرد !! زیرا هر تشکل مستقل در هر حد و اندازه ای در هر قشر از کارگر و دانشجو و معلم تا اقشار دیگر اگر بتواند اندکی هم طبقه ای های خود را مورد خطاب مستقیم قرار دهد و به اوضاع واقعی و مسایل مشترکشان بپردازد معنایش این خواهد بود که قبل از هر چیز با رویکرد و گفتاری متفاوت انهم بصورت بدیل قدرت و سلطه ی بلامنازع این نظام را به خطر خواهد انداخت ! آنچه که امروز بصورت واقعی شاهدیم به همین دلیل است که تاکنون به شیوه های گوناگون سرکوب و خنثی گری و توطئه هیچگاه اجازه و امکان نداد که درگفتار و چه در رفتار یک هویت مشترک قاطع و تعیین کننده در این سوی قضیه شکل بگیرد تا دست کم بعنوان یک قطب اجتماعی و سیاسی منسجم انچنان مقبولیتی در همین طبقه ی اصلی واقشار با لند ه و همسو ان ایجاد کند که باتوجه به بحران های درونی و تضادهای روز افزون و اشکار این نظام در عرصه ی بین المللی و منطقه ای قدرت انرا به مبارزه و نبرد بکشاند همان طوریکه این نظام پیوسته در عرصه ی داخلی نیز بدلیل شیوه ی عملکرد قدرت سیاسی انحصاری خود با رقابت شدید و قهر امیز جناح ها ی مسلط و افراطی اش و ریزش مداوم نیروهایش از طریق کنار زدن طیفها ی میانه رو باز مشکلاتش بصورت لاعلاج ادامه دارد به همین دلیل هسته ی مسلط این رژیم سیاسی ایدئولوژیک انحصاری فقط به رقبا ی خود گاهی اجازه میدهد برای مزین کردن بساطش و مشروعیت بخشیدن به ظاهر ان البته بدون دسترسی به ارگان های کلیدی اصلی یعنی دستگاه قضایی ، نظامی ، امنیتی و اویزان بودن به دستگاه اجرائی و نهادهای حاشیه ای یعنی دولت و شوراهای شهروستا انهم بصورت مهندسی شده در عرصه ی قدرت حضور و شرکت داشته باشند ! اینجاست که باوجود چنین فضای تنگ و بسته و تسلب شرائن از نظر چرخش قدرت حتی در سطح طبقه ی حاکم دیگر نمیشود از هیچ روزنه ی مدنی و متعارف برای بالا آمدن و مشارکت احاد اصلی مردم در صحنه ی قدرت و سرنوشت سیاسی خویش سخن گفت ! پس آنچه که می ماند در واقع فقط و فقط امر تغییر و تحول با جراحی عمیق اجتماعی است ! که مانند یک نیا زحیاتی همچون آب و غذا و اکسیژن برای مردم این سرزمین لازم و ضروریست زیرا امروز صرفاً و دقیقاً زندگی فقط و فقط بعنوان یک معنای انسانی این وظیفه مبرم تاریخی را برای نجاتمان بردوش ما می گذارد ! تا بسیاری از کارکردهای مهلک و سرطانی این نظام چند رگه یا استثمار فعال مایشایی دین و ایین و اوراد سرمایه را برای همیشه با جا روی عظیم خود رفت و روپ نماید ولی همطوریکه قبلاً گفته شد آنچه که اکنون می بینیم از انجاییکه همان نیروهای پیشرو قطب بدیل تاکنون نتوانسته بعنوان پیش اهنگ تحول قبل از هر چیز خود را متشکل سازد تا بمراتب طبقه و قشر اصلی خویش رانیز منسجم کند و گفتار و موجودیت و موضوعات و مطالبات خود را به موضوع اصلی کل جامعه تبدیل نماید و بر زندگی ان تاثیر مستقیم و تعیین کننده داشته باشد به همین جهت

دراغزراه نیز نتوانست از فضای عدم مقبولیت و بحران مشروعیتی که این نظام و حاکمیت سیاسی ایدئولوژیک آن از دیرباز به آن مبتلاست حداقل بهره برداری را بنماید و این انفعال نیز اتفاقاً بنوبه خود برعکس موجب بقای رژیم شد تا علیرغم نابسامانی و بی کفایتی اشکار به تخریب هست و نیست ما ادامه دهد این قضیه فقط یک ورشکستگی اشکار برای یک رژیم دیکتاتوری نیست بلکه درحقیقت یک فاجعه ی بزرگ و غم انگیز انسانی علیه ماست که کارکردهایش بتدریج در تمام زمینه ها انباشته شد و امروز بشکل درد انگیز و نابودکننده ای برای ما هشداردهنده میباشد و اینجاست که این رژیم سالهاست که موضوع کارش هیچگاه به اصطلاح مدیریت جامعه نبوده و نیست بلکه هدفش از دسترسی به همان منابع قدرت مورد بحث فقط و فقط خنثی گری قدرت متراکم و تجدید شونده ی ماست ! که انهم پیوسته درگفتار و رفتارشان به صورت مدیریت توطئه خود را نشان میدهد ! اینست که در این جغرافیای فلاکت لحظه به لحظه در زیر منگنه ی سودطلبی و سرمایه اندوزی در یکسو و فقر و خشونت و ویرانگری درسوی دیگر فقط جان و روح انسا نها بی وقفه و بی رحمانه تلف میشود نگاهی به زندانها و بیمارستان ها و دادگاهها و داد سراها و مراکز پلیس و تیمارستانها و اسرا یشگاهها و مراکز بخش و گسترش انواع مواد مخدر بیاندازیم آنچه که شاهدیم فقط نابودی و انحطاط است و بس ! اما درد دل همین اوضاع همان معجزات ازبالاست که اتفاقاً برای جماعتی فریه و فاسد ، سوداگر همچون بهشت برین شکل میگردد جماعتی که استخوان بندی اصلی وستون فقرات رژیم است چند لایه و هزار کاره و چند منظوره ! ! جماعتی که شب و روز بشکل جنون امیزی بفکر انباشت پول و سرمایه ی خود هستند ! کم نیستند و بی شمارند ! که از طریق احتکار و بازاریاسیاه تا سازماندهی شبکه های مافیایی معاملات زیر زمینی طلا و ارز و خرید و فروش رای و پست و مقام که اتفاقاً همین جماعت نیز بعنوان شخصیت چند پاره در این روزها انچنان مزورانه کلیه جریانات این نشست ها و مذاکرات و توافقات اتمی و غیره و شایعات و هیاهوهای روانی انرا تعقیب میکنند که بمحض احتمال بهم خوردن و یا به توافق نرسیدن یک نشست یا یک قضیه در بالا درجا چنان قحط و غلاء برا می اندازند که بعداً حتی بسیاری از ضایعات متروکه ی خود را به قیمت های وحشتناک به مردم قالب میکنند وغالباً هم به همان انحصارات چند منظوره ی حکومتی و رسمی مرتبطند ! با این تابلوی تمام نمایی که از چگونگی رویکرد های ذهنی و مادی متضاد جامعه میتوان دید روشن است که میزان پیوند و دسترسی عملی اقبال و طبقات متعدد جامعه نسبت به منابع اصلی قدرت چگونه است یعنی همان منابعی که هر گروه اجتماعی باید بواسطه ی پیوندهایش مابین هم گروهی های خود به اشتراک بگذارد و مبادله نماید تا موقعیت و سلطه ی خود را تامین کند این سلطه و هژمونی همانطوریکه تاریخاً تجربه کردیم و حتی بطور مشخص در سال 57 دیدیم که این بخش سنتی بازار بعنوان یک قشر متنفع از طبقه ی سرمایه دار چگونه توانست از یکسو به پشتوانه ی دین و سنت و ایدئولوک های سیاسی خودوازسوی دیگر بوسیله ی پیوند عملی و گسترده با شبکه ی پول و اعتبار و کالا انچنان گفتار معنوی و هویتی مشترک برای خود بسازد و بپردازد که اتفاقاً بوسیله همین ابزار تبلیغاتی مشروعیت و مقبولیت رژیم گذشته را بسرعت زیرسئوال ببرد و به مبارزه بکشد تا حدی که مخصوصاً در ماههای اواخر عمر رژیم بسیاری از مردمان عادی چنان به این سقف مشترک ساخته و پرداخته اعتماد و وابستگی و ارتباط پیدا کرده بودند که بسیاری از داشته ها و نداشته ها ی خود را به صورت یک جریان و یک مدار سوخت و ساز اجتماعی در زیر همین سقف با هم مبادله می کردند گویی آن چنان تبی در آن برهه از تاریخ آن هم چه زیبا و مهندسی شده در این جا گل کرده بود که عادی ترین امور که تا چند وقت پیش به سادگی انجام می شد این بار رنگ الهی یافته بود و ضمن این که عده ای حالا دیگر رژیم وقت را به عنوان طرف مراجعه ی خود نمی دانستند و قبولش نداشتند و حتی کلیه ی مرافعات و نزاع ها هم با کدخدانمنشی معتمدینی حل و فصل می شد که در حقیقت

مبلغین همین نهضت آسمانی و فی سبیل الله بودند !! کمی درنگ کنید و این بازی تاریخ را با چشمی سوال انگیز تماشا کنید!! این دگردیسی را که آن روز تلفیقی بود مرکب از هاله تقدس حرف و توهم، جهل و فریب و خرافه، پول و سرمایه و کالا، همان مرد رندی کهنه و ارتجاعی که هیچ ظرفیت انقلابی گری اجتماعی و سیاسی را در ذات خود نداشت و با سوار شدن بر جنبش، از همان لحظه ی اول قصد مهار آن را داشت و رهبرش که هنوز از قالیچه سلیمان خود پیاده نشده بود در پاسخ سوال خبرنگاری راجع به احساسش در یک کلام گفت: هیچ !! زیرا که با داغ و درفش از سوی خدایانش برای سلاخی انسان داشت می آمد ! سلاخی عریان حتی برای کوبیدن ابتدایی ترین حق فردی و مدنی انسان !!

خب این دگردیسی تاریخی ارابه ی خدایان که اتفاقاً این جا با فرهنگ خون و شهادت آمده بود تا مالکیت خصوصی، سرمایه و موجودیت طبقات را بسیجی وار از تعرض انقلاب و نیرو های پیشرو ی حقیقی آن نجات دهد: فرماندهی و هسته ی اولیه ی آن بر فرهنگ و بینش و منش تاریخی و اجتماعی مشتی بورژوازی تجاری فاسد استوار بود که تاریخاً هم از کیسه می خورد و هم از توبره و تمام نق و نوق ها به همراه کرنش های گاه و بیگاه رقیبانه اش نسبت به شاه و رژیم سلطنتی هیچگاه به خاطر مردم و حقوق و آزادی های آن ها نبود بلکه فقط و فقط برای به چنگ آوردن امتیازات مربوط به منابع اصلی و کلیدی انباشت سرمایه بود. یعنی اجازه فعالیت و تجارت در زمینه های استراتژیک مانند بنادر، راه ها، مخابرات و همچنین مواد اولیه صنعتی نظیر نفت، گاز، پتروشیمی و سیستم اعتبار یعنی بانک ها که مجموعاً این اهرم ها چون که همیشه می تواند نبض رشد سود سرمایه ها در عرصه تولید و تجارت را مخصوصاً در رشته های فرعی و پایین دستی کنترل و تضمین و تامین نماید بنابراین فرماندهی سرمایه های استراتژیک بر سرمایه های فرعی و پایین دستی خود به خود داد این گونه سرمایه داران را درآورده بود آن هم در شرایطی که به صورت هم زمان برخی از افراد نزدیک به دستگاه رژیم سلطنتی به عنوان رقبای نوکیسه توانسته بودند در قالب خانواده هزار فامیل به بعضی از آن امتیازات دسترسی داشته باشند. این موضوع خود به خود بغض قضیه را شدیدتر می کرد چون دعوا در اصل سر جیب بود اما مثل همیشه ی تاریخ این دعوا باید یک قالب گفتاری و تبلیغی برای خود داشته باشد که اتفاقاً این جاست که تشنگی و عطش دین و درد دین داری به صدها زبان گل می کندو داستان عظیم و مقدس بازگشت به خویشتن و هزاران حرف صدتا یک فاز خر رنگ کن البته در طیف به اصطلاح روشننگری دینی در محافلی چون حسینیه ی ارشادها و غیره بشکل نمایشی پهلوان پنبه ای و متقلبان بازار داغی پیدا می کند ، سخن کوتاه ! این دعوای سنت و مدرنیسم چون همیشه معرکه گیرانش در این سرزمین مشتی رمال و متقلب کاسبکار در دو سوی قضیه بوده اند بنابراین هرگز موضوع سکولاریزم به عنوان یک جهان بینی گیتیانه اصلاً امری جدی و حقیقی نبود. اگر از این بحث تئوریک بگذریم به همان موضوع جیب یعنی لحاف کهنه ی ملا برگردیم باید گفت که این را می دانیم که همین سرمایه های تجاری و سنتی به دلیل قدمت و نفوذ تاریخی خود منتها بر شبکه ی تجارت در زمینه های منابع اولیه سنتی و کشاورزی و منسوجات و غیره به خوبی مسلط بودند زمینه-هایی که اتفاقاً پیش از رفرم ارضی یا اصلاحات ارضی سال های 41 تا 47 به دلیل این که یک پای آنان در تجارت داخلی و خارجی کالا بود و پای دیگرشان در زمین! با این حساب هم به عنوان مالک فنودال یا ارباب زمین از بستر مناسبات ارباب رعیتی اضافه محصول استخراج و استثمار می کردند و هم از سود تجاری ناشی از معاملات آن نیز برخوردار بودند که اتفاقاً همین اوضاع مطلق و بی رقیب وقتی که از سوی رژیم وقت آن هم به دلیل ضرورت تاریخی بسط و گسترش منافع و موجودیت سرمایه مورد تغییر و تحول و در حقیقت مورد تعرض قرار گرفت! به طور طبیعی رهبران معنوی و سیاسی این قشر هزارکاره و هزار چهره و ارتجاعی صدای لعن و نفرین و مخالفتشان بلند شد که آن هم یکی از پیش پرده

های بازی-های ملّون این جماعت بود که همیشه نقش تاریخی ترمز و توقف را بازی می کرده اند. خلاصه این که همین جماعت در سال 57 بازی دگردسپیک خود را می بایست با کدام متحد طبقاتی و هم گروهی اجتماعی مطلوب خود آغاز می کرد؟ با همان مبلغین حسینی ی ارشادی یا همان وارثان سلاله علی وار خون و شهادت که هم خود را روشنفکر غیر متجدد می دانستند و هم زمان نیز ابتدایی ترین مسایل و موضوعات روزمره ی مردم را در قالب مذهب طرح و تبلیغ می کردند؟ همان کسانی که به قول خودشان در سورین فرانسه درس خوانده بودند و تمام هنر بی اصالتشان به عنوان پیشگامان کوتوله ی تاریخ فقط تلاش برای تبدیل دین به ایدئولوژی بود!؟ آیا اینان می-توانستند با آنان کار کنند و یار وفادارشان باشند؟ (منظور همه آن-هایی که امروز به نام ملی-مذهبی -ملی بی طبقه ی توحیدی که بعداً تبدیل به با طبقه ی توحیدی - نیم طبقه - و چند طبقه شدند که در نهایت امروز در حسرت لیبرالیسم اسلامی اردوغان به سر می برند!! خیر است انشاء... و الحمد... منه!! نه! نه! همگی دیدیم که چگونه شد! خب و به غیر از آن: پرولتاریای صنعتی چی؟ که در هسته ی اصلی مناسبات کار و سرمایه آن هم در عرصه های بزرگ در طی چندین دهه ظاهر شده بود و عملاً شکل و موجودیت داشت اینهم نیز هیچگاه به دلیل واقعیت طبقاتی و پیشرو و بالنده ی خود نمی توانست برای آنان تره خرد کند! پس آن چه را که می باید به عنوان شریک و همراه خود می ساخت و به دنبال خود می کشید همان قشر لمپن اجتماعی بی شکل و حاشیه ای بود که هیچ وزن و اعتباری در سازمان کار و تولید و توزیع اجتماعی نداشت!! همان تیره هایی که در حوالی بازارها و مساجد و گاراژها و چاله میدان ها و عشرتکده ها بودند یا با لونگ جمع کنی و معرکه گیری ها روزگار می گذراندند!! تا اینجایش در عرصه ی شهرها، اما در روستاها چطور؟ به نظر می رسید کار در آن جا مشکلاتی داشت و چندان آسان نبود زیرا روستاییان هنوز تازه چند سالی بود که صاحب زمین شده بودند تا دیروز رعیت بی زمین و امروز دهقان دارای زمین که مزه ی مایملک را چشیده و بیزار از ستم خان ها به نوعی خود را وام دار شاه می دانستند. خب در اکثر مناطقی که مسئله ارضی به وسیله ی رفرم حل شده بود پس انگیزه ی طرفداری از این حضرات نورسیده چطور باید زاییده می شد برایشان آسان بود دامن زدن به اختلافات محلی، درمناطقی که کمتر قومی و قبیله ای بودند و خانواده هر چند در روستا زندگی می کردند ولی شیوه زندگی آن قدر مدرن شده بود که خانواده به عنوان یک نهاد هسته ای و مستقل حقوقی وجود داشت ولی در این مناطق دست کم تضاد بین خانواده ها و فامیل و غیر فامیل برای آب و علف و امثالهم به حدی وجود داشت که برای تلافی و استفاده ی ابزاری خود را به کانون های قدرت نورسیده نزدیک کنند و بعد مابقی قضایا! اما در مناطقی که به مراتب پیشرفته بود و حتی سیستم کشت و صنعت و دامپروری به صورت وسیع به کار افتاده بود مانند ترکمن صحرا- یا گرگان ودشت موضوع فرق می کرد چون که بسیاری از مردم که قبلاً در این مراکز تولیدی کار می کردند به دلیل سقوط رژیم قبلی، بعداً خود مبتکرانه با هدایت و آگاهی های جریانات سیاسی موجود به تازگی در قالب تعاونی های واقعی متشکل شده بودند و این از همان ابتدا برای این اربابان تازه نفس خطر سیاسی بزرگی بود که از همان لحظات اول به شدت آن را احساس می کردند و هم چون مور و ملخ نه تنها جوجه لشکر جرّار لمپن خود را از مرکز بلکه حتی از استان های همجوار برای سرکوب این جنبش گسیل می داشتند. جالب اینجاست که آن روزها از عده ای از آن بچه مکتبی های این شجره ی مقدس الهی می پرسیدیم که دیگر چه شده-است شمایی را که از سلاله حق خواهی و مبارزه هستید چرا دیگر برای سرکوب زحمتکشان دست به اسلحه بردید؟ آن هم به همان اتهامی که تا چند ماه پیش رژیم شاه در مورد همه ی مخالفان خود حتی در مورد شما هم بکار می برد! ایا باز داستان عامل بیگانه و اجانب؟ دیگر بس نیست؟ جواب بسیار معلوم بود! آخر ما فرق

می کنیم !! خب در این قسمت از همان لحظه ی اول شمشیر را از رو بست و جماعتی که همه چیز را به شکل سفید وسیاه قضاوت می کند نتیجه عملش همان سرطان لاعلاج است!! و تکلیفش هم روشن ؟ حالا در جاهایی که به دلیل فاصله ی شدید قومی، مذهبی، زبانی و فرهنگی از دیرباز ستم ملی نیز وجود داشت نظیر کردستان قاعده بازی این جماعت نیز کاملاً فرق می کرد چون که در دوران پیش از سقوط رژیم پیشین به موازات برآمد سیاسی مردم آنجا؛ در حقیقت یک جنبش اجتماعی رادیکال هم وجود داشت که بعداً برای دفاع از خود ناچاراً شکل مسلحانه یافت اینجا بود که این ارتجاع عربان نیز تمام ظرفیت های سرکوبگرانه ی خود را برای بسیج رمة وار عقب مانده ترین و فرصت طلب ترین لایه های اجتماعی آن روز بکار گرفت و با بهره برداری از این شکاف های متعدد اول بوسیله ی عمل اشغال نظامی و بعداً جنگ خارجی نیز که به تازگی به کمکش آمده بود از طریق جذب و لایه سازی بعضی از اقوام در اقلیت سابق آنجا که از نظر مذهب و یا زبان به او نزدیک تر بودند توانست قشری از بازماندگان شهیدان گلگون کفن خود را با حقوق و امتیازات ویژه بهروراند و بر جامعه ی آن مناطق غالب سازد. شاید هم زمان نیز عده ای از طرفداران خود را از مناطق مرکزی و همجوار به طریق کوچ نظامی و مستقر کردن در اطراف پادگان ها و پایگاه ها به شکل حساب شده به این لایه های مصنوعی اضافه می کرد که امروز نتیجه ی این سیاست تحمیل گرانه ی ترکیب سازی جمعیتی با انگیزه های امنیتی و سیاسی را در سطح شهرهای این مناطق به روشنی شاهدیم. از این بخش اگر بگذریم در ارتباط با مراکز تولید بزرگ و متوسط و کوچک نیز همگان به خاطر داریم که از آغاز چگونگی با سرکوب و هجوم وحشیانه عمل کرد و ضمن اعلام جنگ علنی علیه همه ی تشکیلات های کارگری که به سرعت و بسیار گسترده و پرشور به وجود آمده بودند هم زمان تشکیلات های زرد و ضدکارگری خود را به نام انجمن اسلامی، شورای اسلامی کار- بسیج مستضعفین کارخانجات و غیره را تحمیلماً پیش روی کارگران گذاشت. اینجاست که مجموع این کارکردهای سیاسی و امنیتی اش در طی چندین دهه از دیر باز این سیاست رسمی و سرکوب گرانه ی تشکیلات = توطئه = دشمن هراسی را آشکارا تبدیل به به مردم هراسی می کند!!

باران بامدادی

ویژگی گفتمان اسلام سیاسی

طرح شعارهای فراگفتارانه عوامانه که اصلا در زمینه طرح ادبیات سیاسی و جنبش های ملموس اجتماعی جهان معاصر هیچ جایگاهی نداشت

ساز و کار حکومت قبیله ای

قدرت سیاسی مطلق گرا و فوق ارتجاعی قدرت می گیرد و بر بستر سرمایه داری انحصاری و جهالت موجود سوار می شود و ابزار سرمایه داری انحصاری را در قدرت خود می گیرد . این قدرت ماهیتا و لزوما در راستای منافع و اقتضات آن عمل می کند .

با تطمیع عقب مانده ترین و منعت طلب ترین توده های هوادار قدرت نوکیسه گان ضمن اینکه آنان را با خود به لجن می کشد بلکه بوسیله سرکوب آنان نقش تاریخی ترمز را بر علیه اقلیت بیشتری در جامعه اجرا می کنند .

ما حصل آن جلوی تعرضات آتی نسل های پیشتر و قیام دیده را گرفت بلکه بدلیل خصلت پوپولیستی عوامگرایانه موجودیت اجتماعی و سازمان سنتی و سیاسی دیرینه اش ضمن تخطئه خط بطلان بکشد .

علت حاکمیت ایدئولوژی وابستگی ایران

فقدان صف مستقل طبقاتی و بدون وجهه نظر اجتماعی

جایجایی قدرت در ایران از بالای سر مردم و با بند و بست مرتجع ترین و مستبد ترین قشر سرمایه دار با تباری شرکای لیبرال مذهبی و رنگانگ و بعضا ناسیونالیست قدرت معاوضه کرد .

روند سرکوب مدام بشریت باعث شد تمام کارگردهای فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی او تبدیل به ساختار شود

آسیب شناسی

ابتدال نه فقط در ماهیت هیأت حاکمه در حال غلیان است بلکه این ابتدال بدون زندگی اجتماعی مردم نیز کشیده می شوند .

در بخش هایی از کارگرن و مردم زحمتکش و مقالات نه طرح نوین زندگی بلکه عکس العمل خودبخودی و خشونت آمیز ساختار یافته جامعه نقش می بندد و این می تواند علت عدم پیشروی اختلافات حاد در بین تشکل های کارگری باشد .

عصاره تحول اجتماعی - سیاسی در ایران

وقتی حق زیستن آزادانه در تشکل های واقعی سلب می شود چرخه خشونت ← خشم کور در مردم و عدم درک اینکه چه می خواهند